

## متکلمان مسلمان و ضرورت آشنایی با الهیات نوین مسیحی

دکتر محمد لگنهاوسن

نرجس جواندل

**چکیده:** در این نوشتار به این نکته توجه داده شده که دغدغه‌های الهیاتی در غرب، به گونه‌ای تهاجمی به قلمرو جهان اسلام وارد می‌شود و مردم ناگزیر از توجه بدانند. از این‌رو به تأثیر تفکر غرب بر جهان اسلام باید به طور جدی توجه شود. یکی از راه‌های مواجهه با این رویکرد فکری خاص این است که بدون پافشاری بر این نکته که معیارهای عقلی مسلمانان واضح یا بدیهی‌اند، ادعاهای سنتی تفکر اسلامی را از نو و متناسب با الهیات اسلامی معاصر به گونه‌ای عرضه کنیم که برای مخاطبان قابل فهم و جذب باشد. مسلمانان باید با زبان مطالعات جدید آشنا شود و با آگاهی کامل از همه جریان‌های فکری رایج، با زبان و ادبیاتی مخصوص به خود، تأملات عقلانی دینی خود را عرضه نمایند. برای تحقق این امر می‌توان از تجربه الهیات مسیحیت سود جست؛ زیرا متألهان مسیحی سالیان درازی برای پاسخ‌گویی به جریان‌های مدرن تفکر غربی تلاش کرده‌اند. باید کار را با دیدی متفکرانه از مسائل کلامی مسیحیت آغاز و نکات مشترک را پیدا کرد و ضمن وفاداری و پای‌بندی کامل به سنت‌های خویش، به پاسخ‌هایی که مسیحیان معاصر برای مشکلات ارائه کرده‌اند، توجه نمود. نوشته حاضر در پی بسط و تبیین همین امر بایسته است.

الهیات در همه سنت‌های توحیدی بزرگ، یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام، با مسئله خدا آغاز می‌شود. متکلم معمولاً فرض می‌کند که مخاطبانش به دینی که او قصد سامان‌دهی، تبیین و دفاع از آن را دارد معتقدند و خدا را نیز می‌شناسند و به او ایمان دارند. کار متکلم مستدل کردن این اعتقاد است و در این زمینه، نخست باید وجود خدا را اثبات کند.

امروزه، در الهیات معاصر مسیحیت، در این که اولین وظیفه الهیات این موضوع باشد، شک و تردید وجود دارد و براهین خاصی که ابن‌میمون، آکویناس و ابن‌سینا اقامه کرده‌اند، و مهم‌تر و اساسی‌تر از آن، شیوه‌های استدلال آنان هدف حملات فلسفی قرار گرفته است. از دوره نهضت اصلاح دینی (قرن شانزدهم میلادی) به بعد، تردید بسیاری دربارهٔ ارتباط منطق و مابعدالطبیعه یونانی با موضوع تبیین اعتقادات مسیحی پدید آمده است. در جهان اسلام نیز چنین تردیدهایی رواج داشته است. حتی بسیاری از شیعیان، که سنتی الهی و فلسفی را پروراندند، این سنت فکری را زمینه و بستر مناسبی برای بررسی مسائل اعتقادی نمی‌دانستند. مخالفت جمعی از شیعیان با فلسفه، تاریخی بس طولانی دارد و برخی از عارفان و محدثان و اخباریان و از همه تازه‌تر، طرفداران مکتب تفکیک آن را تشدید کرده‌اند. با این حال، مخالفان مسلمان فلسفه توفیق چندانی در ارائه بدیل و جای‌گزینی برای تبیین فلسفی اعتقادات نداشته‌اند و در عوض، متمایل بوده‌اند که پذیرش عناصر اساسی ایمان را امری فطری قلمداد کنند.

نقد فلسفه در میان متفکران مسلمان، بیشتر به خاطر دو عامل دچار غموض و پیچیدگی شده است. نخست آن که چیزی که معمولاً مورد نقادی قرار گرفته، سنت فلسفی خاصی در تفکر اسلامی است که نتیجه و محصول آثار ابن‌سینا، سهروردی و صدرالمتألهین است و همین امر امکان عرضه نظامی فلسفی در مورد ایمان و اعتقادات بر اساس سایر جریان‌های فلسفی را منتفی نمی‌کند. ثانیاً، و بر اساس مطلب گذشته، بسیاری از منتقدان فلسفه مایلند که الهیات فلسفی مخصوص به خود را مطرح کنند. نمونه کلاسیک این جریان، غزالی است که پس از انکار و رد فلسفه، تبیین فلسفی خود را که شامل براهین وجود وحدت و صفات مختلف خداست، ارائه داد.

به همین سان، صوفیان پیرو مکتب ابن‌عربی نیز با مشائیان وارد بحث فلسفی شدند و

طی آن، نظام فکری خود را به عنوان بدیل و جای‌گزین عقلی نظام فکری آن‌ها ارائه کردند؛ این در حالی بود که آن‌ها به روش برهانی و بسیاری از مفاهیمی که مشائیان به کار می‌بردند، پای‌بند بودند. دو نمونه درخشان این گرایش، کتاب الدرّة الفاخرة اثر عبدالرحمن جامی و مکاتبات خواجه نصیر طوسی و صدرالدین قونوی است.

با این حال، تقابل و مواجهه موجود و روزافزون با تفکر و فرهنگ غرب، موجب بروز شک و تردیدهایی در مورد جایگاه و اهمیت الهیات نظام‌مند عقلی شده است. این شک و تردیدها در غرب، به لحاظ نهضتی تاریخی از «نهضت اصلاح دینی»<sup>۱</sup> در دوره روشنگری<sup>۲</sup> تا تفکر مدرن و پُست مدرن، اهمیت خاصی پیدا کرد. از سوی دیگر، در جهان اسلام اهمیت چنین تردیدهایی کاملاً متفاوت با غرب است؛ زیرا این تردیدها جنبه وارداتی دارند و از جهات مختلف، با سنت الهیات اسلامی ناسازگارند. درست است که برخی از مسلمانان خواهان آنند که تنها به قرآن و احادیث و استناد شود و راه بر روی هرگونه برهان عقلی بسته شود - موضوعی که بسیار شبیه خواسته اصلاح‌گرایان مسیحی است - ولی روند تدریجی مخالفت با الهیات فلسفی در تفکر مسیحی، منجر به پیدایش سبک دیگری از الهیات شد که در جهان اسلام مشابهی ندارد. افزون بر این، دلیل فلسفی نفی هرگونه الهیات عقلانی در جهان غرب را باید در مکاتب مختلفی چون اگزیستانسیالیسم و رئالیسم علمی جست‌وجو کرد. این مکاتب موضوعاتی را مطرح کردند که مسلمانان با آن بیگانه بودند.

به نظر اکثر متکلمان مسلمان، به ویژه شیعیان، به تفکر و تأمل فلسفی، حداقل به مفهوم عام آن که منحصر به مکتب خاصی نباشد، در قرآن و احادیث تشویق و ترغیب شده است. قرآن کریم مملو از آیاتی است که همگان را به تفکر درباره آیات الهی ترغیب می‌کنند؛ از جمله آیه شریفه: «أَنْظِرْ كَيْفَ تُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ» (سوره انعام، آیه ۶۵). و نیز آیاتی که به شماتت کسانی می‌پردازند که تعقل نمی‌کنند؛ مانند آیه شریفه:

و لقد ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ؛ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا؛ أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (سوره اعراف، آیه ۱۷۹).

در فرهنگ اسلامی، به لحاظ کثرت چنین آیاتی، نمی‌توان با استفاده از مبانی دینی،

مکتبی را توجیه کرد که یکسره خردستیز باشد متفکران مسلمان نه تنها از سوی اسلام به تعقل تشویق شده‌اند، بلکه این گونه آیات را دعوت الهی برای به‌کارگیری تأمل فلسفی در درک قرآن و احادیث تلقی کرده‌اند. مسلمانان حکمت را ارزشمند می‌دانند؛ زیرا خداوند فرموده است: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (سوره بقره، آیه ۲۶۹). شاید مسلمانان در تفسیر «الحکمة» در این آیه اختلاف نظر داشته باشند؛ با این همه، حتی اگر بیشتر آن‌ها حکمت را ناظر به سنتی خاص در تفکر اسلامی ندانند که قرن‌ها در اندیشه اسلامی شکوفا بود، شمار کسانی که منکر ارزش دینی و عظیم تفکر عقلانی در اسلامند، اندک است.

همچنین روایات بی‌شماری از پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم علیهم‌السلام نقل شده که در آن، فضیلت عقلانی حکمت، معرفت و خرد ستوده شده است. از جمله، از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که: «فضیلت علم نزد خدا، بیشتر از فضیلت عبادت است» (بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۷). روایات نیز، همانند قرآن، تشویق به تعقل کرده‌اند و مسائلی را مطرح نموده‌اند که حل آن‌ها نیازمند تأمل فلسفی است. حکمای مسلمان، در بررسی‌های عقلانی خود دربارهٔ دین، از اصطلاحات فلسفی استفاده کرده‌اند و بالعکس، برای بیان تأملات فلسفی خود، از اصطلاحات دینی بهره جسته‌اند.<sup>۱</sup> آن‌ها برای بسط اندیشه‌های مختلف فلسفی از قرآن و احادیث الهام گرفته‌اند و از همین اندیشه‌های فلسفی، که برگرفته از منابع مختلفی است، برای فهم متون اسلام سود جسته‌اند.

در بستر چنین ارزش مقدسی، که شالودهٔ آن معرفت و عقل است، مجال بسیاری برای بحث در این موضوعات پدید می‌آید که کدامین معرفت و عقل را باید ارج نهاد، عقل چیست و کارکردهای آن کدام است. شاید منتقدان مسلمان فلسفه چنین استدلال کنند که از فلسفه به صورت نامناسبی برای تفسیر کتاب خدا استفاده شده است، یا آن که فلسفه بسیار محدود و نارساست و برای فهم مباحث دینی لازم است که فلسفه با شهود توأم شود، با این که براهین فلسفی تنها اشاراتی به خداوندند. این گونه مطالب برخاسته از فرهنگ اسلامی‌اند و امروزه نیز بحث دربارهٔ آن‌ها ادامه دارد؛ ولی نقدها در غرب رنگ و صبغهٔ دیگری دارند. مفهوم ایمان در فرهنگ اسلامی با آنچه در مسیحیت ایمان

1. Seyyed Hossein Nasr, "The Quran and Hadith as source and inspiration of Islamic philosophy" *History of Islamic philosophy* (2 Vols.), Seyyed Hossein Nasr and Oliver Leaman, eds., (London: Routledge, ??)

(*faith*) تلقی می‌شود کاملاً متفاوت است؛ زیرا ایمان در مسیحیت مستقل از عقل و معرفت، و فراتر از آن است. در فرهنگ اسلامی هیچ‌گونه ضدرتالیسم الهیاتی<sup>۱</sup> - از نوعی که در محافل علمی غرب از آن بحث می‌شود - پدید نیامده است. تفکر اسلامی هرگز به الحاد و لادری‌گری، که برخاسته از فرهنگ مسیحی است و متکلمان و فیلسوفان مسیحی هنوز هم به بحث از اهمیت دینی آن می‌پردازند، مجال نداده است.

بنا به دلایل مذکور و دلایل بسیار دیگری، دغدغه‌های الهیاتی در غرب، به گونه‌ای تهاجمی به قلمرو جهان اسلام پای می‌گذارند و پاسخ مسلمانان آن‌قدر بی‌فایده به نظر می‌رسد که گویی کسی بخواهد با گوینده تلویزیون مشاجره کند. به رغم همه بحث‌های گسترده‌ای که درباره‌ی گفت و گوی بین ادیان وجود دارد، پویایی روش‌هایی که جهان اسلام به واسطه آن‌ها به مواجهه با غرب می‌پردازد، متفکران مسلمان را ناگزیر ساخته است که به اندیشه‌های غربی به طور جدی توجه کنند، حتی اگر این موضوع، توأم با نگرانی و بدگمانی باشد؛ این در حالی است که متفکران غربی، تحولات علمی جهان سوم را به طور کلی نادیده می‌گیرند. الهیات اسلامی در غرب، همانند موضوعی بسیار فرعی، به حاشیه رانده می‌شود و تنها کسانی که مایل به بررسی رشته خاصی مانند اسلام‌شناسی‌اند، به تحصیل آن اشتغال می‌ورزند؛ ولی در جهان اسلام وضعیت به گونه‌ای دیگر است. افکار غربی وارد جهان اسلام می‌شود و مردم ناگزیرند که بدان توجه کنند؛ زیرا پژواک مباحث غربی گوش هر انسانی را به شنیدن وا می‌دارد. تفاوت نیز در همین جاست؛ زیرا از نظر جهان غرب، هیچ نیاز و الزامی به توجه به تفکر اسلام و مسلمانان نیست. این امر موجب می‌شود که گفت و گو، خسته‌کننده شود؛ زیرا تعامل دو جانبه نیست.

یکی از واکنش‌های مسلمانان به این وضعیت، بازگشت به سنت خویش بوده است. آن‌ها با این عزم راسخ که از جهان مدرن شیطانی دست شویند و به اسلام اصیل ایام گذشته بازگردند، عظمت و شکوه پیشین خود را بازگو می‌کنند. لیکن این واکنش با مخالفت آن دسته از مسلمانان مواجه شده است که معتقدند اسلام می‌تواند ایدئولوژی مناسبی برای تحولات جوامع مدرن باشد. هیچ راه‌گریزی از تضادهای مکرر میان این بینش‌ها در تفکر اجتماعی-دینی نیست، مگر آن‌که حداقل، تأثیر و نفوذ تفکر غرب را بر

جهان اسلام به خوبی بفهمیم و بپذیریم، و با نقدی سازنده و ترکیبی هماهنگ و متناسب با الهیات اسلامی معاصر به مواجهه با آن پردازیم.

قلب و روح جهان اسلام کاملاً با دین عجین شده است. مسلمانان باید به خود یأس و خودباختگی راه ندهند و با آگاهی کامل از همه جریان‌های فکری که امروزه در جهان اسلام رایج است، به تأملات عقلانی دربارهٔ دین روی آورند.

غرب را صرفاً نباید یک مهاجم فرهنگی پنداشت؛ زیرا اعوجاجات و کجی‌های تفکر مدرن و پست مدرن، آن را بسیار آزرده و به انحای گوناگون بر لبهٔ پرتگاه پوچ‌گرایی نشانده است. مسلمانان برای این که خود را با جهان معاصر هماهنگ سازند، نباید دین را موضوعی تصور کنند که صرفاً باید از آن دفاع کرد، بلکه باید آن را چیزی بدانند که راهی را فراروی بشر قرار می‌دهد و هدایتش برای همه مغتنم است. ما نمی‌توانیم به نجات برسیم، مگر آن که بتوانیم تمام جهان را به نجات دعوت کنیم، و پیش از آن که بتوانیم چنین کاری کنیم، باید تفاوت‌های موجود در محیط‌های فرهنگی و فکری و نیز مسائل مشترکی را که آن محیط‌ها با آن مواجهند بشناسیم. مسلمان هنگامی که دیگران را به نجات و رستگاری دعوت می‌کنند، نباید ایشان را در دو راهی مرگ یا اسلام قرار دهند؛ یعنی نباید دعوتی را که مسلمانان برای نجات انجام می‌دهند، زمانی قرین با توفیق بدانیم که نتیجهٔ آن پذیرش رسمی و صوری اسلام، آن گونه که خداوند به وسیلهٔ آخرین پیامبرش تعیین کرده است، باشد. خداوند سبحان نیز در قرآن کریم به ما دستور می‌دهد که با اهل کتاب بر سر مشترکات توافق کنیم:

قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم اَلَّا نَعْبُدَ اَلَّا اللّٰهَ و لا نَشْرکَ به شیئاً و لا یَتَّخِذَ بعضنا بعضاً ارباباً من دون اللّٰه، فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقَوْلُوا اشْهَدُوْا اَنَا مُسْلِمُوْنَ  
(سوره آل عمران، آیه ۶۳).

باید محور نجات را همین کلمهٔ مشترک بدانیم که اهل کتاب را بدان دعوت می‌کنیم؛ حداقل به این معنا که آن را راهی برای نجات یابیم باید بدانیم که نجات از چه چیزی مقصود ماست و دین چگونه ما را از آن نجات می‌دهد. از دیدگاه آخرت‌شناسی، معنای نجات، خلاصی یافتن از آتش جهنم است، ولی این تصور نباید موجب نادیده گرفتن قصورهای دنیوی‌ای گردد که نتیجهٔ آن جهنم و نشانه‌اش زشتی و ظلمی است که در بسیاری از اوقات، دنیا مظهر آن به حساب می‌آید.

جهان غرب، به رغم همه تمایلات سکولاریستی اش، وارث مسیحیتی است که ارزش‌های آن ریشه در الهیات دارد. برای مثال، بنیان‌گذاران ایالات متحده آمریکا سعی در ایجاد حکومت الهی در مستعمره جدید داشتند. از این رو، فقدان یقین و اطمینان خداوند، چه رسد به عقیده مرگ خدا، موجب به خطر افتادن انسانیت برای انسان غربی می‌شود؛ مگر آن که بتوان برای ارزش‌های انسانی، زیربنایی پیدا کرد که جای‌گزین ساختارهای الهی شود که چه بسا بسیاری از ویران شدن آن استقبال می‌کنند.

از دیدگاه بعضی از مسیحیان، برای پای‌بندی آنان به ایمان خدا همین دلیل کافی است؛ ولی در عین حال که این استدلال می‌تواند انگیزه‌ای کافی برای تلاش و کوشش باشد، نمی‌تواند به تنهایی از عهده پاسخ به تردیدهای فکری رایج در فرهنگ معاصر غرب برآید.

انتقادات فیلسوفان به ادله اثبات وجود خداوند هر چند موجب بروز پاره‌ای از تردیدها شده است، اما تردیدهایی که برخی از منتقدان اجتماعی مطرح کرده‌اند، تأثیر عمیق‌تری در گرایش فرهنگ غرب به سمت سکولاریسم داشته است. ولتر<sup>۱</sup> (۱۶۹۴-۱۷۷۸م) با این گفته که اگر خدا وجود نداشت لازم بود او را بیافرینیم، ضرورت وجود مفهوم خدا را برای حفظ نظام اجتماعی پذیرفت؛ اما در همین زمان نیز میخائیل بکیونین<sup>۲</sup> (۱۸۱۴-۱۸۷۶)، آنارشویست روسی، بانگ برداشت که اگر خدا وجود داشته باشد باید او را نابود کرد، زیرا مظالم بسیاری به نام او صورت می‌گیرد. اگر سخن ولتر مبین این امر است که خدا شاید اندکی بیش از اسطوره سودمند باشد، سخن بکیونین این است که خدا حتی آن اسطوره سودمند هم نیست. بسیاری از کسانی که مارکسیسم را قبول ندارند، این انتقاد مارکسیسم را به دین درست می‌دانند. امروزه بعضی از فمنیست‌ها مفهوم خدا را دست‌آویز و تکیه‌گاهی برای پدرسالاری قلمداد می‌کنند. هم‌جنس‌بازان نیز از این شکوه دارند که پیش‌دآوری‌ها و غرض‌ورزی‌هایی که در حق آن‌ها روا داشته می‌شود به خاطر خداست. به طور کلی، متفکران یاد شده به درستی دریافته‌اند که به سوی خدا رفتن، محدودیت‌هایی را در جهت ارضای امیال مختلف انسانی به دنبال دارد و با آن چیزی که بسیاری آن را کمال ارزش می‌دانند، ناسازگار است. امروزه تفکر غربی ناگزیر است که در زمینه مسائل اخلاقی، یکی از این دو ادعای

1. Voltaire

2. Mikhail Bakunin

متناقض و ناسازگار با یکدیگر را برگزیند. ادعای اول این است که خداوند متعال، به لحاظ برخورداری از کمال قدرت، از ما می‌خواهد که تنها از او تبعیت کنیم. ادعای دیگر را طرز تفکر سکولار، که اساس آن ارزش‌هایی چون آزادی و اختیار انسان است، مطرح می‌کند. لیبرال‌های دینی غرب می‌کوشند تا اراده را وادار به متابعت از ارزش‌های اومانیستی کنند و بدین شکل این دو را با یکدیگر آشتی دهند؛ لیکن این تلاش ناشیانه راه به جایی نمی‌برد. بر این اساس، بشر سمت و سوی اخلاق را تعیین می‌کند و از خدای متعال خواسته می‌شود، و چه بسا خدا مجبور می‌شود، تا با او همراهی کند! خداوند می‌تواند بر بام جهان بایستد، اما هنگامی که بشر درباره‌ی درستی و نادرستی امور داوری کرد، خدا حق دخالت ندارد. الهیات دئیستی<sup>۱</sup> حداقل این دیدگاه را صادقانه ابراز می‌کند. از سوی دیگر، در فرهنگ اسلامی، تردیدها و ارزش‌های سکولاری که غرب را به ستوه آورده، یا اصلاً یافت نمی‌شود یا دست کم در این حد نیست. مهم‌ترین موضوعی که ارزش‌های سکولاری در آن با اسلام تعارض پیدا می‌کند، ناسیونالیسم است. غالب روشنفکران مسلمان، نخست خود را عرب، ایرانی، اندونزیایی و امثال آن می‌دانند و سپس مسلمان. آن‌ها گاهی اسلام را صرفاً تا آن‌جا می‌پذیرند که مبین فرهنگ ملی آنان است. جهت‌گیری زندگی آن‌ها بر اساس تحولات تاریخی ملت یا قوم خودشان است، و بر اساس الگویی که به تصور آن‌ها مبین نقش دین در جوامع پیشرفته است، دین را به حوزه‌ی خصوصی معنویت و عبادات شخصی محدود می‌کنند.

امروزه در میان الهیات دینی و سکولار تعارضی است که معمولاً از آن به عنوان بحث قلمرو دین یاد می‌شود، ولی مواجهه مستقیم با خدا، به گونه‌ای که در غرب شایع است، به ندرت اتفاق می‌افتد. در میان مسلمانان، الهیات مرگ خدا<sup>۲</sup> اصلاً وجود ندارد.

مدرنیست‌های مسلمان ممکن است به اسلام، آن‌گونه که در سنت خودشان فهمیده می‌شود، خرده بگیرند، ولی حاضر نیستند دامنه‌ی اعتراض خود را به خدا نیز گسترش دهند. خوشبختانه به همین دلیل در جهان اسلام، برخلاف غرب، نگرانی و دلهره درباره‌ی خدا ریشه‌دار نیست و پرسش‌هایی درباره‌ی چگونگی توجیه ایمان به خدا، در دغدغه‌های اساسی و الهیاتی مسلمانان، کاملاً نامربوط به نظر می‌رسد؛ در حالی که همین موضوع در فلسفه‌ی دین در غرب، به ویژه در دوره‌های متاخر، بسیار مورد توجه بوده است.



با این حال، اگر فرض بر این است که اسلام راه نجات همه مردم جهان و از جمله مردم مغرب زمین است، در الهیات اسلامی باید به طور جدی به مسائل و مشکلاتی که در فلسفه دین در غرب مطرح شده است توجه کرد. دیگر نمی‌توانیم به براهین سنتی دل بیندیم؛ زیرا ملاک‌های عقلی این براهین دیگر مقبولیتی فراگیر و جهانی ندارند. البته این بدان معنا نیست که الهیات و فلسفه متداول اسلامی را می‌توان به سادگی کنارگذازد یا باید چنین کرد؛ بلکه منظور این است که امروزه مسائل کلامی، در مقایسه با گذشته، نیازمند بررسی‌های انتقادی اساسی‌تری است. باید رفته‌رفته دریابیم که مفاهیم اساسی الهیات و مفاهیمی چون خدا، بشر و عالم، در اسلام و فرهنگ مسیحیت چگونه بررسی می‌شود و تأملات عقلانی درباره این مفاهیم و تفاوت بحث درباره آن‌ها در سنت‌های مسیحی و اسلام، چگونه می‌تواند در روشن شدن راهی به سوی فهمی الهیاتی به ما یاری رساند.

منظور ما در این جا این است که ملاک‌های ما درباره خود عقلانیت نیز نیازمند بازنگری و ارزیابی انتقادی است. عمیق‌ترین تردیدها درباره عقل دینی، ریشه در موفقیت‌های علوم تجربی و فن‌آوری دارد که شاهد آن تحولات جهان غرب است. وقتی ملاحظه می‌شود که ملاک‌های استدلال در علوم تجربی با ملاک‌هایی که متکلمان از آن استفاده می‌کنند، تفاوت بارزی دارد، طبیعی است که سؤال کنیم: آیا ملاک‌های استدلال در علوم تجربی برای همه اهداف انسانی کافی نیست؟ حقانیت استدلال کلامی نیاز به تبیین این مطلب دارد که چگونه می‌توان پیشرفت علوم طبیعی را بر اساس ملاک استدلال کلامی توجیه کرد. الهیات دیگر نمی‌تواند فلسفه علم را نادیده بگیرد. بنابراین، روش‌هایی که اسرار جهان طبیعی را با موفقیت گشوده‌اند، حداقل تا حدی باید آشکارکننده روند آفرینش الهی قلمداد شوند. آنچه امروزه مورد نیاز است (به قول دکتر سیدحسین نصر) علم مقدس است.<sup>۱</sup> تا زمانی که برای تبیین این نکته راهی پیدا نکرده‌ایم که علوم طبیعی علمی‌اند مقدس و مبتنی بر معیارهایی عقلانی (معیارهایی که خود شاخه‌ای از روش‌هایی عام‌تر و فراگیرتر در تأملات عقلانی محسوب می‌شوند که هم در الهیات و فلسفه کاربرد دارند و هم در ریاضیات، فیزیک، پزشکی و علوم شناختی)، این تردید که الهیات بسیار محدود و جنبی است و به راحتی می‌توان آن را نادیده گرفت، به

1. Seyyed Hossein Nasr, *The Need for a Sacred science* (Albany: State University of New York press, 1993).

قوت خود باقی خواهد ماند. به علاوه از آن جا که الهیات باید از قوه تخیل<sup>۱</sup> و عقل، هر دو، استفاده کند، باید نشان دهد که چگونه خیال آفرینی می‌تواند یافته‌های خشک پژوهش‌های تجربی و ریاضیات کاربردی را تبیین کند و بدان عمق بخشد.

در تبیین علوم به عنوان امری مقدس، لازم نیست که همه نتایج علم سکولار را بدون نقد و سنجش بپذیریم؛ بلکه به عکس، باید با ارزیابی نقادانه، نیاز به علم مقدس را ثابت کنیم. باید به جای این که برای دفاع از دین، آن را از صحنه مناقشات فکری به دور کنیم، آن را با سایر علوم هماهنگ سازیم؛ زیرا در جوامع غربی استراتژی دور نگه داشتن دین از مواجهه انتقادآمیز با سایر حوزه‌های معرفت بشری، تأثیر بسیاری در حذف دین از صحنه اجتماع و منزوی ساختن آن داشته است.

تقریرهای سنتی از الهیات در میان مسلمانان، مسیحیان، یهودیان و هندوها، منحصر به مباحث خداشناسی نیست، بلکه شامل مباحث جهان‌شناسی نیز می‌شود. تصدیق الهیاتی جهان‌شناسی مقدس را باید در مواجهه با علوم مدرن احیا کرد تا الهیات سالم بماند؛ زیرا مکاتب جهان‌شناسی کلامی کلاسیک (سنتی) نیز از علوم رایج در زمان خود استفاده می‌کردند، بدون آن که وارد جزئیات علم هیئت شوند.

معمولاً تنها نکات اساسی جهان‌شناسی‌های دینی تقریر یافته، بر اساس زمین مرکزی جهان نیست که می‌تواند مورد تجدیدنظر قرار گرفته و با نظریات فزاینده سازگار آید؛ زیرا جهان‌شناسی‌های دینی، غالباً به جهان به دیده مخلوق و نشانه خدا می‌نگرند، بدون آن که شکل فیزیکی آن را نیز در نظر گیرند. با این حال، شکل فیزیکی عالم طبق فرضیات گذشته، ارزش نمادین داشت و با دیدگاه دینی هماهنگ بود. هنوز هم چنین دیدگاهی اصلاح نشده است و بر ماست که نشان دهیم میان دیدگاه دین و فیزیک هماهنگی وجود دارد.

میراث الهیات انسان‌شناسی کمتر از الهیات جهان‌شناسی نیست. اگر علوم طبیعی مدرن، توجه و اعتنای الهیات به جهان‌شناسی را زیر سؤال برده است، انسان‌شناسی مدرن نیز انسان‌شناسی الهیات را به خطر انداخته است. حقیقت این است که حجم تفکرات ضددینی در میان روان‌شناسان و جامعه‌شناسان بیشتر از دانشمندان علوم

طبیعی است.<sup>۱</sup> انسان، در اسلام، موجودی است که بر صورت پروردگارش آفریده شده و به خاطر غفلت، از هدفی که خدا برای او معین کرده بود دور مانده است. او کسی است که با خدا عهد و پیمان بسته است و به وسیله همان پیمان و با راهنمایی‌ها و ارشاداتی که خداوند همراه پیامبران فرستاده است، می‌تواند به هدایتی الهی برای نیل به سعادت دست یابد. چنین انسان‌شناسی دینی‌ای صرفاً توصیفی نیست، بلکه پیامدها و لوازمی عملی نیز برای چگونگی زندگی کردن و چگونگی هماهنگ ساختن خود و پرستش صادقانه خداوند به همراه دارد. از این رو، مسائل اخلاقی و سیاسی نیز به اندازه دعاوی نظری درباره بشر و ماهیت خدا، در الهیات مورد توجه است.

به همین جهت، دین باید به مواجهه با منتقدان اجتماعی - که پیش‌تر از آن‌ها سخن به میان آمد - بپردازد. اگر آن‌ها بر اساس ارزش‌های بشری و سکولار، تردیدها و شبهاتی درباره خدا ابراز کرده‌اند، عالمان الهیات نیز باید برای معرفی ارزش‌های دینی راهی بیابند. در مورد اسلام، این معرفی دارای دو بعد با انشعابات بی‌نهایت است. این دو بعد عبارتند از «ظاهر» و «باطن» که در ابتدا به «شریعت» و «طریقت» تقسیم می‌شوند. شریعت همان راه ظاهری و شامل احکام و دستورهای اسلام است. احکام نیز دربرگیرنده ارزش‌هاست؛ زیرا چگونگی عبادت و ارتباط با دیگران را به ما می‌آموزد. این احکام به آرمان شکوفایی انسان در جامعه‌ای دینی نظر دارد که با خداوند پیمان بسته و فرد در آن مشتاق و آرزومند کمال فرمان‌برداری و متابعت از احکام و قوانین است. توجه به جزئیات احکام و شریعت، نوعی قانون‌پرستی خشک و بی‌روح نیست که با عمل به آن بتوان خریدار نجات و رستگاری شد؛ بلکه بازتاب تقوای دل است که پس از تسلیم کامل به خدا حاصل می‌شود. به دیگر سخن، شریعت نه صرفاً مجموعه‌ای از قوانین و مقررات، بلکه آکنده از ارزش‌هایی است که نمود و مظهر خارجی کاوش درونی و باطنی برای خدا قلمداد می‌گردد.

اما «طریقت»، که مانند واژه شریعت به معنای راه و جاده است، همان کاوش درونی است. مترادف بودن این دو لفظ، حاکی از جدایی‌ناپذیری جنبه باطنی و ظاهری دین است. از جهت منطقی محال است که بتوان در یکی از این دو جاده بدون گام نهادن در دیگری گام نهاد؛ زیرا هر دو راه صرفاً نام‌ها و یا جنبه‌های مختلف هدایت الهی‌اند. کاوش

1. David. M. Wulff, *Psychology of Religion* (New York; John 20th, Wiley & Sons, 1991).

و جست و جوی باطنی جز در قالب قوانین ظاهری دین شکل نمی‌گیرد. حقیقت این است که قوانین و احکام الهی به آیین صوری و بی‌محتوایی تبدیل می‌شود، مگر آن که رعایت آن، بیان بیرونی و ظاهری تقوا و خداترسی انسان باشد که حق تعالی آن را بهترین توشه برای سیر معنوی می‌نامد: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (سوره بقره، آیه ۱۹۷).

راه باطنی یا «طریقت»، جست‌وجویی است که مراحل دارد و سالک باید از هر یک از آن مراحل عبور کند، و رسیدن به هر مرحله نیازمند کسب فضیلت خاصی است. در این‌جا جهان میدانی است که باید پیمود و جبهه‌ای است برای عظیم‌ترین جهاد و کوششی است علیه نفس. انسان صرفاً یک ماهیت ایستا نیست، بلکه دائماً در حال حرکت و پویایی است و یا، به اصطلاح صدرالمتألهین، در حرکت جوهری است که نقطه اوج آن در مورد بشر، «انسان کامل» است که آینه صیقل داده شده خداست؛ و برای اوست که جهان آن‌چنان دگرگون می‌شود تا بتواند خداوند را در هر چیز مشاهده کند.

دومین تقسیم‌بندی در مورد ظاهر و باطن مستلزم تصدیق این مطلب است که هر کدام از شریعت و طریقت نیز دارای جنبه‌های ظاهری و باطنی اند. ظاهر شریعت، مجموعه قوانین و باطن آن تسلیم به آن است. تسلیم باطنی به شریعت، با طریقت کامل می‌شود. طریقت شامل آن دستوره‌های معنوی است که سالک از راهنمایش دریافت می‌کند و صورت باطنی طریقت، خود آن راه معنوی و گذر از احوال و مقامات و کسب فضیلت است.

بنابراین می‌بینیم که اسلام نیز، مانند یهودیت و مسیحیت، درباره خدا، انسان و جهان تعلیماتی دارد. الهیات دین اسلام، هم دارای جهان‌شناسی است و هم انسان‌شناسی. انسان‌شناسی اسلام دارای دو بعد نظری و عملی است. بعد عملی آن هم ظاهر دارد و هم باطن، و از هر دو طریق خصوصاً طریق باطن، مفاهیم خدا، انسان و جهان شکل می‌گیرد و عمق می‌یابد.

اسلام دیدگاه خود را درباره مسائل اساسی بشر در هر عصر و زمانی از درون این دایره بصیرت که هر لحظه بر عمق آن افزوده می‌شود، مطرح می‌کند و پرسشگر را به داخل گردابی از تأمل، بصیرت، ارزش و عمل عقلی می‌کشاند و او را در دریای معرفت غرق می‌کند. همین امر در سطوح اجتماعی، جامعه مسلمانان را وحدت می‌بخشد؛ وحدتی که نماد آن طواف کعبه در حج است. این جاست که فرد و جامعه بر محور توحید متمرکز می‌شوند.

بنابراین، کار در الهیات باید با جهت‌گیری به سوی خدا آغاز گردد و با بررسی مفاهیم انسان و جهان و هدف ادامه یابد و بالاخره با بازگشت به او ختم شود.

الهیات خود را به دو شیوه معرفی می‌کند: نخست آن که الهیات امری است مربوط به عقاید<sup>۱</sup> که به کار تبیین و تنظیم اعتقادات می‌پردازد؛ دوم آن که الهیات تداعی‌کننده و پیشنهاددهنده<sup>۲</sup> است و خواهان آن است که مدعیاتش را بپذیریم. به عبارت دیگر می‌توان الهیات توصیفی<sup>۳</sup> را با الهیات تجویزی<sup>۴</sup> یا هنجاری<sup>۵</sup> مقایسه کرد. الهیات توصیفی یا اعتقادی نسبتاً صریح است و می‌کوشیم در آن آموزه‌های دینی و یا تعالیم شارحان مختلف دین اعم از متکلمان، مفسران و عرفان مختلف را بفهمیم.

اما الهیات هنجاری مشکل‌تر است؛ زیرا ملاک‌های ارزش‌یابی در آن، بی‌درنگ مورد سؤال قرار می‌گیرد. در الهیات سنتی بار هنجارهای تأمل کلامی و الهیاتی را در نیروی الزام منطقی می‌دانند. آدمی ناگزیر از آن است که یا دعاوی متکلمان را بپذیرد و یا پذیرای درد جاودانی تناقض باشد. هر که نتیجه استدلال کلامی را نپذیرد، در معرض خطر از دست دادن انسانیت خود قرار می‌گیرد؛ زیرا انسانیت را با توجه به عقل، که پایه استدلال متکلم است، تعریف کرده‌اند. امروزه چنین رویکردی، آمرانه و اهانت‌آمیز تلقی می‌شود، ولی کمتر توجه می‌شود که چرا این رویکرد چنین است. ریاضی‌دانان و فیلسوفان غالباً حاصل کار خود را کم و بیش به عنوان دستورهای عقل محض مطرح می‌کنند، اما هیچ فرد، حتی لیبرال‌ترین مسیحی، رنجیده و آزرده خاطر نمی‌شود؛ ولی هنگامی که کسی در دین چنین روشی را اتخاذ می‌کند، ناسزا می‌شنود و هدف هجوم قرار می‌گیرد. چرا چنین است؟ پاسخ این سؤال زمانی روشن می‌شود که بدانیم ملاک‌های استدلال و تعقل در کلام سنتی مورد بحث و اختلاف نظر است.

دلایل و روش‌های مختلف استدلال درباره موضوعات مربوط به الهیات - که صحت و درستی آن در سنت اسلامی بدیهی محسوب می‌شود - توانسته است کسانی را که در فرهنگ غرب پرورش یافته‌اند متقاعد سازد. اصرار و پافشاری بر این امر که معیارهای عقلی ما واضح و یا بدیهی‌اند، شیوه‌گریز از این بن‌بست نیست. نوشته‌ها و آثار ما در زمینه الهیات، باید راه ورود کسانی را که موافق با آرای ما نیستند، هموار سازد، و این مهم

1. doctrinal

2. suggestive

3. descriptive

4. prescriptive

5. normative

تحقق نخواهد یافت مگر آن که با جغرافیای فکری کسانی که مایلیم آن‌ها را به مباحثات خود دعوت کنیم، آشنا شویم. باید ببینیم طرف بحث ما از کجا می‌آید. اگر زمینه مشترک و کافی برای انجام بحث‌های سودمند وجود ندارد، باید این زمینه را فراهم سازیم و زبان و روشی را که برای ابراز تأملات عقلی خود استفاده می‌کنیم تا بدان جا توسعه دهیم که بتوانیم آرای مخالف نظر خود و علت این مخالفت را به خوبی تبیین کنیم و در همان حال باید بتوانیم ادعاهای سنتی تفکر اسلامی خود را از نو، به گونه‌ای عرضه کنیم که برای دیگران قابل فهم و جذاب باشد.

اگر بخواهیم کلام هنجاری اسلام را به گونه‌ای بنا کنیم که بتوانیم با آن، جهان را - حتی جهانی را که بخش اعظم آن شیفته و فریفته فرهنگ سکولار مدرن و پست مردن شده است - به نجات و رستگاری دعوت کنیم، باید کار را از مسائل کلامی دین مسیحیت آغاز کنیم. الهیات مسیحیت سالیان درازی برای پاسخ‌گویی به جریان‌های مدرن تفکر غربی تلاش کرده است. ما باید از موفقیت‌ها و ناکامی‌های آن درس بگیریم. در عین حال، بسیاری از مسائل الهیات مسیحیت برای مسلمانان آشناست؛ به عنوان مثال: چگونه می‌توان علم الهی را تبیین کرد؛ چگونه می‌توان مسئله شرور را حل کرد؛ چگونه جهان از عدم به وجود پای گذارد؛ و نیز چگونگی حیات پس از مرگ و حقایقی دیگر که در آیین ما وجود دارد. فیلسوفان و متکلمان مسیحی بسیاری از این مسائل را که در کلام اسلامی وجود دارد بررسی کرده‌اند. این مسائل مشترک نقطه تماس میان اسلام و مسیحیت است. ولی برای این که بتوانیم بر اساس این مسائل مشترک، چیزی بسازیم که متکلمان مسلمان بتوانند به دغدغه‌های فکری کسانی که در فرهنگ سکولار غرق گشته‌اند، پاسخ گویند، باید به مطالعه آثار مسیحیان معاصر دربارهٔ مسائل سنتی کلام بپردازیم، با این هدف که ببینیم چرا دلایل سنتی آن‌ها از سنت خودشان به نظر انسان نامناسب است و چه اقدامی به نظر آن‌ها برای درمان این عدم کفایت و شایستگی مناسب است.

اگر بخواهیم مسائل کلامی مسیحیت را با اعتماد بیش از حد به خود بررسی کنیم، به گونه‌ای که گمان کنیم می‌توانیم با مراجعه به منابع سنتی چون کلام، فلسفه و عرفان پاسخ‌گوی همهٔ آن مسائل باشیم راه به جایی نخواهیم برد و به نتیجه سودمندی نخواهیم رسید؛ هم‌چنان که هیچ تضمینی وجود ندارد که ملتی که دارای با ارزش‌ترین منابع طبیعی است، بتواند به نحو شایسته‌ای از آن‌ها برای رسیدن به اهداف اقتصادی و

سیاسی خود استفاده کند. باید بیاموزیم که چگونه می‌توانیم از منابع طبیعی و فکری خود در اوضاع و احوال فکری، سیاسی و اقتصادی معاصر به نحو شایسته‌ای استفاده کنیم و اگر به عنوان یک مسلمان مایل به چنین کاری باشیم، باید کارایی خود را با میزان متابعت و تسلیم بودن به اراده الهی محک زنیم. قدرت اقتصادی و توان فکری برای مسلمانان زمانی ارزش دارد که آن را در جهت خدمت به خدا قرار دهند.

اگر نکات بدیع و نو مباحث مسیحیان درباره مسائل و مشکلات سنتی الهیات را دریابیم و نیز دریابیم که چرا این عناصر پذیرفته شده‌اند، الهیات (کلام) خود را نیز غنا بخشیده‌ایم؛ حتی اگر این بازنگری صرفاً به میزانی باشد که بتوانیم برای انکار اندیشه‌های جدیدی که به نظر ما غیر قابل قبول است، چند واژه یاد بگیریم.

البته این امری مخاطره‌آمیز است و باید آگاهانه و هوشیارانه با مخاطراتش مواجه شد. برای توفیق در این امر باید در هر گام، منتقدانه به مسائل بنگریم. بدون شک برخی از کسانی که سعی در فهمیدن تفکر مسیحی مدرن درباره موضوعات کلامی معاصر دارند، در گرداب جریان‌های فکری رایج در غرب جان می‌بازند. بدترین شیوه یادگیری، تکرار اشتباهات دیگران است. ما باید کلام جدید غرب را به خوبی فراگیریم و به وسیله آن، با زبان مطالعات جدید تا آن جا آشنا شویم که بتوانیم تفکر خود را با زبان جدید عرضه کنیم. اگر اصطلاحات زبان الهیات جدید مسیحی را با زبان متعارف اسلامی تکرار کنیم به نتیجه‌ای نخواهیم رسید، بلکه باید مهارت زیادی در این زبان پیدا کنیم. یادگیری سلیس و روان زبان کلام جدید مسیحی، تلاشی را می‌طلبد که کمتر از تلاش برای یادگیری یک زبان جدید نیست. امروزه دیگر زمان یادگیری به شکل تکرار عبارت کلیشه‌ای سپری شده است.

در فن «نگارش ادبی و هنری»<sup>۱</sup> عبارت صاحب سبک شدن<sup>۲</sup> به این معناست که شخص در فرآیند یادگیری مهارت‌های نوشتاری، تا بدان پایه رشد کرده باشد که بتواند سبک و موضوع خود را، آن‌گونه که خود می‌پسندد، بپروراند. اینک نیز نوبت آن فرا رسیده است که متکلمان مسلمان با استفاده از سبک خاص خود، نظرات و دغدغه‌های خود را مطرح کنند. البته فقط مهارت و چیرگی در زبان تفکر جدید و حرفه‌ای شدن در آن کافی نیست، بلکه افزون بر آن باید با سلیقه و زیبایی قلم زد. ما به عنوان یک مسلمان،

هیچ مایل نیستیم که به بسیاری از نویسندگان متجدد و جاه‌طلبی ببیندیم که همچون هم‌سرایانی بدآهنگ، در پی یافتن صداهای خویششانند؛ بلکه هدف ما آن است که از نغمه‌های جدید سود جویم و از آن برای پژواک دادن پیغام جاودانه الهی استفاده کنیم تا توجه مخاطب ما از صدای ما به پیامی که در آن نهفته است، معطوف گردد.

بنابراین، اولین و آسان‌ترین قدم پیدا کردن مسائل مشترک است. قدم بعدی توجه به پاسخ‌هایی است که مسیحیان معاصر برای این مشکلات ارائه کرده‌اند تا بتوانیم روانی و سلاست لازم را در زبان تفکر دینی جدید در جهان غرب به دست آوریم، و البته این امر مشکلی است. بعد از آن (یا هم زمان با آن) رفته‌رفته باید تلاش کرد تا به درک موضوعات و مسائل جدید و روش‌هایی که متفکران مسیحی معاصر برای حل آن عرضه کرده‌اند، نایل آییم؛ موضوعاتی نظیر اخلاق محیط زیست،<sup>۱</sup> انجیل اجتماعی،<sup>۲</sup> فمینیسم، موضوعات مختلف الهیات شبانی،<sup>۳</sup> کلام پویا،<sup>۴</sup> معرفت‌شناسی اصلاح شده،<sup>۵</sup> الهیات ضد رئالیسم<sup>۶</sup> و موضوعات فراوان دیگر. این امر شاید مشکل باشد، اما بر مسلمانان واجب است که بررسی این موضوعات را آغاز کنند. باید باری پرسش‌هایی که به زودی کودکانمان مطرح خواهند کرد پاسخ‌هایی را آماده کنیم. این پاسخ‌ها باید آن‌چنان پخته باشند که ذهن حقیقت‌جوی جوانانمان را راضی کند. اهمیت این مسائل در فرهنگ جدید، باید به خوبی درک شود. باید در زبانی که از آن برای مطرح کردن این سؤال‌ها به کار می‌بریم، سلاست پیدا کنیم. باید به سنت‌های خود تا می‌توانیم پایدار بمانیم تا بر اساس قرآن مجید و تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام، این سلاست را در مطرح کردن پاسخ به پرسش‌های جدید به کار بندیم.

1. environmental ethics

2. the social gospel

3. pastoral theology

4. process theology

5. epistemology reformed

6. anti - realist theology